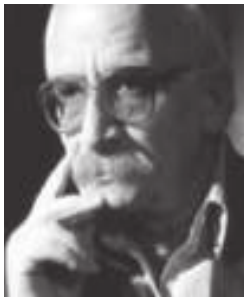


چیز نبدان چیخما بالا



حمید آرش ازاد

چوخ ساغ اول کی...

بیر باخیش لا گننه ده عاشقی شیدا الله‌دین دؤندرِب مجنونا، سرگشته‌ی صحرا الله‌دین بیر تِسْمَلَه وفا آیه‌سین انشدین تفسیر عشق فرقانسنی بیر لحظه‌ده معنا الله‌دین بیر محبتلی سؤزونله، اورگی اوخشایاراق اولموش احساسلاری بیر دفعه‌ده احیا الله‌دین سؤنموش عشقین اوچاغین بریده اولولاندیردین گننه دونیاسنی منه جنت اعلا الله‌دین آیریلیق دردینه گر سالمیش‌ایدین بیر نینچه آی تکجه بیر لحظه‌ده بو دردی مداوا الله‌دین قاشلارین اوینایاراق، صبری اوره‌کدن تالادین پادشاهلار کیمی بو اولکهنی یغما الله‌دین چونکی گؤردون نه‌قده اولسا جفا، صبراندرم رحمه گل‌دین، قرانی شه‌دلی حلوا الله‌دین آیریلیق زهرین ایچیرتدین منه، گؤردون دؤزدوم او دو کی، وصلی منه جایزه اهدا الله‌دین ایندی عشقبنده، گؤزل! بخته‌ورم، بختیارام چوخ ساغ اول کی، من ایله دیدنه مدارا الله‌دین بیر قیزیل‌گول کیمی گول‌دون منه، ای نازی‌یری «آرش» ای سن گننه‌ده بولبول گویا الله‌دین

چرا جامعه ایران دو قطبی و خشن شده است؟

هم بعد فردی دارد که بیشتر روانشناس‌ها روی این وجه از خشونت متمرکز هستند که چرا انسان به خشونت می‌گراید. معمولاً زمانی که افراد به عنوان عضو خانواده، جامعه یا هر گروه



اجتماعی دیگر هستند، می‌توانند از طریق عرف، هنجارها و قوانین و همه آن مواردی که تنظیم‌کننده ارتباط آدم‌ها در همه عرصه‌های اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است، به هدف‌های خود برسند و نیازهای خودشان را برطرف کنند تا به عنوان یک شهروند

مورد شناسایی قرار بگیرند. اما زمانی که در حوزه قوانین و عرف ناکارآمد می‌شوند و به تأمین نیازهای حداقل معیشتی، امنیتی و روحی و روانی عاجز دیگر افرادی هستند که از هر جهت لایق زندگی و حیات نیستند؛ بنابراین تلاش‌شان را به کار می‌گیرند خودشان را بر گروه‌های دیگر غلبه بدهند که در همین عرصه‌ها در حوزه‌های مادی، روانی، شخصیتی و ... متعرض گروه‌های دیگر شوند که این می‌تواند زمینه ابراز خشونت را ابراز کند که این نوع تحرک در دنیای امروز در قضایای خاورمیانه قابل مشاهده است که اسرائیلی‌ها بر اساس اندیشه‌های صهیونیستی یهودی‌ها خودشان را برحق دانسته و فلسطینی‌ها را نابحق می‌دانند و بالعکس.

جامعه امروز ایران با هر دو نوع خشونت مواجه است. البته این روزها شرایط برای ناکام شدن افراد فراهم است و زندگی در فضای خاورمیانه قابل مشاهده است که اسرائیلی‌ها بر اساس اندیشه‌های صهیونیستی یهودی‌ها خودشان را برحق دانسته و فلسطینی‌ها را نابحق می‌دانند و بالعکس.

... ادامه در همین صفحه

عرفان‌های نوظهور ایرانی؛ تهدید یا ضرورت؟

هادی حکیم‌شفايي: عرفان‌های نوظهور، جریان‌های فکری و معنوی‌ای هستند که پس از طلوع مدرنیته، در جوامع صنعتی و سرمایه‌داری غربی ظهور کردند و به جذب مخاطب پرداختند. این دست‌گرایش به عرفان در سه دهه اخیر، به صورت‌های بومی شده در ایران نیز اعلام موجودیت کرده‌است. عرفان‌های نوظهور ایرانی، از یک سو، پیامد دین‌گریزی یا سرخوردگی معنوی مردم در شرایط اجتماعی و سیاسی بیمار هستند و از سوی دیگر، در قیاس با عرفان‌های سنتی و کهن همچون عرفان ایرانی-اسلامی، به طور غیرعادی به بسط و گسترش حیطة مداخله و مدعیات خود می‌پردازند. عرفان‌های نوظهور ایرانی را فارغ از تفاوت‌هایشان، با چند مشخصه کلی می‌توان شناخت. برخی از مشخصات کلی این عرفان‌ها که البته ممکن است در همه آنها مشترک نباشند از این قرارند:

۱. عرفان‌های نوظهور ایرانی، رهبر-محور هستند و تلاش می‌کنند به گونه‌ای اغراق‌آمیز و خودستایانه، رهبر خود را فردی همزمان دانشمند، عارف و نابغه معرفی کنند.
۲. عرفان‌های نوظهور ایرانی، معمولاً همانند یک فرقه عمل می‌کنند و بر گسترش سازمان و جذب نیرو از میان عامه مردم، تأکید می‌ورزند.
۳. عرفان‌های نوظهور ایرانی، تلاش می‌کنند نشان دهند که رهبران آنها چیزهایی را می‌دانند یا کشف کرده‌اند که تاکنون کسی آن را کشف نکرده است.
۴. رهبران عرفان‌های نوظهور ایرانی، تلاش می‌کنند با ادبیاتی ساده و بسیار عامه‌پسند و خودمانی سخن بگویند.
۵. رهبران عرفان‌های نوظهور ایرانی، معمولاً دو ادعای بنیادین دارند: یکی این است که راه نجات بشریت را کشف کرده‌اند و همه ادیان، مکاتب و عرفان‌های پیشین، یا معیوب و ناتمام بوده‌اند و یا از اساس، ناتوان در نجات بشر؛ ادعای دیگر، آن است که علم مدرن را زیرشاه‌های از عرفان معرفی می‌کنند چون با این روش می‌توانند نشان دهند که عرفان از علم تجربی بالاتر است و لذا بدین ترند، هر نظریه علمی را می‌توانند بدون نیاز به تبیین و تشریح علمی، رد کنند و هر فرض و تخیلی را می‌توانند بدون نیاز به بیان روش تحقیق و مستندات، مطرح کرده و به عنوان نظریه علمی به مخاطبان خود بقبولانند.
۶. عرفان‌های نوظهور ایرانی برخلاف عرفان‌های کهن و سنتی، گرایش شدیدی به این دارند که نشان دهند تولیدات علمی دارند و صاحب یک مکتب علمی جدید هستند در حالی که عرفان‌های کهن، اغلب به مفهوم آغاز خلقت، خداوند، وحدت وجود، عشق، تسلیم، معنای زندگی و هدفمندی و پایان خلقت می‌پردازند.
۷. ارتباط مرید و مرادی که در عرفان ایرانی-اسلامی روشی برای تسهیل رهروی در مسیر عشق و رسیدن آنان‌تر به مقصود متعالی بود، در عرفان‌های نوظهور ایرانی به تبیعت مضطرب در همه حیطه‌ها و امتناع از پرسش‌گری و نقد منجر شده است.
۸. در عرفان‌های نوظهور ایرانی، معمولاً رهبران در تمام یا اغلب شاخه‌های علمی، صاحب نظر معرفی می‌شوند.
۹. عرفان‌های نوظهور ایرانی، معمولاً ادعا



شاخص‌هایی می‌طلبد که صادق را از کذاب و آگاه را از ناآگاه متمایز سازد. از مجموع ویژگی‌های فوق چنین به‌دست می‌آید که عرفان‌های نوظهور ایرانی، ماهیتی کاملاً تلفیقی دارند. به عبارتی، هویت چندپاره خود را از چندپارگی هویت ایرانی می‌گیرند. خداباوری و معنویت‌گرایی ایرانی-اسلامی، علم‌گرایی غربی، رهبرمحوری کاریزماتیک ایرانی، و سیاست‌زدگی جامعه ایرانی، در یک تلفیق شگفت‌انگیز، هویت و ماهیت این فرقه‌های نوظهور را شکل داده‌اند. اما از میان این چند مؤلفه تشکیل دهنده این عرفان‌ها، مؤلفه خداباوری و معنویت آن، کمترین آسیب و تهدید را به همراه دارد، اما سه مؤلفه دیگر، محل نگرانی است. علم‌گرایی مورد ادعا در این عرفان‌ها چیزی جز شبه‌علم و آگاهی کاذب، نیست. این نوع شبه‌علم‌گرایی، خود مولد جهل عمومی است. رهبرمحوری کاریزماتیک ایرانی، خطر رشد دیکتاتورهای جدید در آینده ایران را یادآور می‌شود و سیاست‌زدگی ناسنجیده در این عرفان‌ها، می‌تواند به گسترش رادیکالیسم خام سیاسی یا انفعال سیاسی در میان جوانان، دامن بزند. در هر حال، این عرفان‌های نوظهور ایرانی، به عنوان پدیده‌هایی جامعه‌شناسانه و دین‌شناسانه می‌بایست مورد مطالعه و توجه قرار گیرند و نتیجه این مطالعات، به آگاهی عمومی برسد تا از آسیب‌های روانی، اجتماعی و سیاسی احتمالی آینده، پیشگیری شود.

تاریخ سردی



۲۱۰ هزار پرستار شاغل در کشور و گلایه‌های برحق آنها

۲۱۰ هزار پرستار شاغل به کار در کشور، کمبود جهانی نیروی پرستاری، لزوم افزایش ظرفیت استخدام‌های پرستاری، سیاست جدید نظام سیاسی حاکم در ایران به شدت ناکارآمد است و به همین دلیل مشکلات عظیم اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی در کشور خودنمایی می‌کند، بنابراین میل به خشونت هم در افراد به قدری زیاد شده است که حتی درون خانه‌ها هم سرایت کرده است. آنهم خانه‌ای که در روزهای نه چندان دور محل امن بود.

\* ما نوعی از سیاست داریم که ریشه در انقلابی ایدئولوژی دارد که یک سمت را تطهیر می‌کنند و «دگری» را به دلیل تفاوت نظر سرکوب می‌کند. در واقع برای این کار شروع به اعمال خشونت می‌کنند. بعد از انقلاب، آرام‌آرام «دگری‌ها» و گروه‌های مقابل افزایش پیدا کردند؛ به این معنی که مخاطبان خشونت اولیه تغییر پیدا می‌کند و شامل کسانی می‌شود که در گذشته جزئی از انقلابیون بودند.

\* به همان میزان که انقلاب ایدئولوژیک جلوتر می‌آید، به تدریج گروه‌های دیگر را کنار می‌زند و گروه حداقلی و حداقلی کم‌کم مقابل بقیه گروه‌های اجتماعی، اقوام، نخبگان، گروه‌های فرهنگی و ... قرار می‌دهد و همچنین خودش را برحق می‌داند و در نتیجه، اعمال هرگونه خشونت به گروه‌های دیگر را حق طبیعی خودش می‌داند که به این نوع خشونت، خشونت سازمان‌یافته می‌گویند. وقتی کار به اینجا می‌رسد، حتی با گروه‌هایی که در اول راه با آن‌ها هم‌پیمان بودند، به مشکل می‌خورند که این باعث ناکارآمدی می‌شود و در نتیجه جامعه را در همه زمینه‌ها زمین می‌زند. یعنی در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و فرهنگی بحران اوج می‌گیرد. در چنین وضعیتی میزان آسیب‌های اجتماعی افزایش پیدا می‌کند، میزان فقر، سرقت، هتک حیثیت و دعوا بر سر کوچک‌ترین مسائل مختلف رواج پیدا می‌کند و در نتیجه سرتاسر جامعه مملو از خشونت می‌شود.

\* اگر خشونت کنترل نشود، نظام سیاسی با چالش‌هایی جدی مواجه می‌شود که الان جامعه ما به همانجا رسیده است. یعنی خشونت قابل کنترل نیست و در همه ابعاد تأثیرات منفی به جای گذاشته است. به هرحال خشونت، خشونت می‌آورد و قطعاً اولین رویکردها به تدریج به سخت‌ترین رویکردها تبدیل می‌شوند. یعنی خشونتی که در روزگار گذشته و در خانواده جریان نداشت، امروز این نهاد بسیار مهم را هم در بر گرفته است. یعنی ما اگر قبلاً عمدتاً خشونت را در عرصه‌های خارج از خانه می‌دیدیم، امروز خشونت را در خانواده می‌بینیم که منجر به افزایش آمار طلاق، درگیری زندگی است، به طور کاملاً نگران‌کننده‌ای برای همه ناامن شود.

\* وقتی جامعه به خشونت عادت پیدا می‌کند، زندگی اجتماعی آرام نیست. با این توضیح که افراد به طور طبیعی از بودن در چنین خانواده‌ای و در چنین جامعه‌ای حس و حال خوبی ندارند که این می‌تواند منجر به فروپاشی اجتماعی و فروپاشی فرد شود، یعنی فردی که متأسفانه همه رشته‌های همبستگی اش با دیگران قطع یا درگیر خشونت شده است تا تنهای تنها باشد. عده‌ای این جامعه را برای همیشه رها می‌کنند و عده دیگری خشونت را چشیده و در درون آن قرار می‌گیرند و حتی امکان دارد، عده‌ای دست به خودکشی بزنند.

تاریخ سردی

روشنفکرانی که سلاخی شدند



آزمایه سال ۱۳۷۷ آغاز شد. در تاریخ یکم آذر سال ۱۳۷۷ داریوش فروهر و همسرش پروانه اسکندری در منزلشان سلاخی شدند. در روزهای ۱۲ و ۱۸ آذرماه نیز قتل محمد مختاری و محمدجعفر پوپنده دو نویسنده ایرانی صورت گرفت. جسد آن‌ها پس از چند روز

بی‌خبری در جاده‌های اطراف شهر پیدا شد. حمید حاجی زاده و «کارون» فرزند ۹ ساله‌اش به ضرب ۳۸ چاقو به قتل رسیدند. پیروز دوانی در ۳ شهریور ۱۳۷۷ از منزل خود خارج شد و دیگر بازنگشت و گفته شد جسدش کنار خطوط راه‌آهن سوزانده و دفن شد است. محافظه‌کاران، این قتل‌ها را نتیجه تصفیه درونی دانستند و می‌گفتند قاتلان را باید از درون خود روشنفکران پیدا کرد. گروه‌هایی مثل انصار حزب‌الله نیز قتل‌ها را کار بیگانگان برای مخدوش کردن چهره نظام می‌دانستند.

با پیگیری مطبوعات مشخص شد قتل‌ها دامنه وسیع‌تری داشتند و دست‌کم شامل قتل نویسندگان و سیاستمداران بیشتری می‌شده است. احمد میرعلایی، غفار حسینی، معصومه مصدق، علی اکبر سعیدی سیرجانی، حمید حاجی زاده، احمد تقضی، مجید شریف و پیروز دوانی از مهمترین افرادی بودند که به قتل رسیدند. با بالاگرفتن بحث‌ها، کمیته‌ای به دستور سیدمحمد خاتمی رییس جمهور وقت تشکیل شد. نتیجه پیگیری‌ها به صورت رسمی اعلام و در تاریخ ۱۵ دی ماه سال ۱۳۷۷ گفته شد قاتلان

از عوامل خودسر امنیتی بودند. طبق اعلام دولت، سعید امامی و مهرداد عالیخانی از مدیران رده بالای وزارت اطلاعات دهه ۷۰ به عنوان مسئول قتل‌ها معرفی شدند. این بیانیه، اما اعتراضات به این اقدام فجیع را کاهش نداد، زیرا معترضان معتقد بودند باید افرادی که دستور قتل را صادر کردند، محاکمه شوند. در بهمن ماه سال ۷۷ قربانعلی دری نجف آبادی وزیر وقت اطلاعات از سمت خود استعفا کرد. پس از مدتی دادگاهی برای رسیدگی به قتل‌های زنجیره‌ای تشکیل شد که خانواده قربانیان در آن حضور نداشتند.

وکالت خانواده قربانیان بر عهده ناصر زرافشان بود که مدتی بعد به خاطر افشای جزئیات دادگاه به زندان محکوم شد. اتفاق عجیب مرگ سعید امامی منتهم ردیف اول پرونده بود که ادعا شد با داروی نظافت خودکشی کرده است. دیگر متهمان پرونده برای مدتی زندانی شدند و در سال‌های بعد به مرور از زندان آزاد شدند. در جریان قتل‌های زنجیره‌ای بخش مهمی از نویسندگان منتقد به قتل رسیدند؛ نویسندگانی که جای آن‌ها در حوزه اندیشه و سیاست ایران همچنان خالی است.